# حوزه‌های شیعی و روحانیت در گذر زمان[1]

آیت‌الله سید احمد مددی

## اشاره

این نشست در دو بخش سامان یافته است: بخش اول، دربارهٔ مقایسه ساختار حوزه قدیم و جدید و بخش دوم دربارهٔ آرای رجالی شیعه و اهل‌سنت. در بخش نخست، استاد بررسی حوزهٔ علمیهٔ قم، نجف، مشهد و اصفهان را جهت آشنایی با نقاط قوت مراکز علمی جهان شیعه بحثی پُرفایده می‌شمرد. وی معتقد است از آنجا که شرایط سیاسی در تحلیل این مراکز علمی اثرگذار بوده، باید وضعیت احزاب سیاسی در عراق و ایران بیش از پیش بررسی شود. بدیهی است، بررسی شرایط حوزه‌های علمیهٔ شیعه در سدهٔ اخیر برای متولّیان و دانش‌آموختگان حوزه ثمره دارد تا از رهگذر گفته‌ها و ناگفته‌های مرتبط با آن، به اصلاح وضع موجود بپردازند. استاد در بخش دوم به بررسی برخی آرای رجالی مهم شیعه و اهل‌سنت اشاره می‌کند که با پرسش‌های اعضای حلقه افق توأم است. آیت‌الله معتقد است شیعه در تولید آرای رجالی توان بسیار بالایی دارد و باید از آن در تولید علم بهره ببرد. این نشست، گعده‌ای علمی بوده و به مناسبت فضای بحث و سطح علمی اعضا، مناسبات گفتگو ادامه یافته است.

**کلیدواژگان:** ساختار حوزهٔ علمیهٔ قدیم و جدید، آرای رجالی اهل‌سنت، مدرک حوزوی، اصلاحات در حوزهٔ علمیه، رجال نجاشی، خبر واحد، عایشه.

---

۱. این نشست توسط آقای سید مهدی روحبخش استناددهی شده است. برای آشنایی با سخنران ر.ک: پایان نشست.

# بخش اول. مقایسهٔ ساختار حوزه قدیم و جدید

## ۱-۱. کثرت و قلت مجتهد در حوزهٔ علمیه

**طرح بحث:**[۱] سال ۱۳۳۷ش که من به مشهد آمـدم، نزدیک به ۴۰نفر مجتهد در مشهد وجـود داشـت؛ مثل مرحوم آقـای میلانی[۲] و مرحوم آقا شیخ مجتبی قزوینی[۳]

---

۱. توسط حجت‌الاسلام والمسلمین علی اکبر الهی خراسانی (مدیرعامل وقت بنیادپژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی)

۲. اساتید علوم مقدماتی آیت‌الله میلانی (متولد ۱۳۱۳ق نجف) بزرگانی چون آقا میرزا ابراهیم همدانی و آخوند ملامحسن تبریزی و در دروس سطح نیز استادانی چون آقا شیخ ابراهیم سالیانی و آقا سید جعفر اردبیلی و حاج شیخ میرزاعلی ایروانی و آقا شیخ غلامعلی قمی و آقا شیخ ابوالقاسم مامقانی (دائیِ) او بودند. او همچنین از محضر اساتید بزرگی چون آیت‌الله ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله نائینی و آیت‌الله آقاضیاء‌الدین عراقی بهره‌های وافر برده و پایه‌های علمی خود را در فقه و اصول استحکام بخشیده بود. او در طول ۲۳ سال حضور در دروس و محافل علمی این بزرگان توانسته بود بر آرای و نظرات قوی‌ترین اساتید مسلط شود. وی در علوم عقلی نیز مهارت فراوان داشت و چندین سال از عمر خود را در محضر اساتید فلسفه گذرانده و در این خصوص از شاگردان شیخ محمد حسین اصفهانی به‌شمار می‌رفت. ایشان هشت سال نیز در علوم حدیث با آیت‌الله شیخ علی قمی مباحثه و مذاکره داشت و نسخه کتاب وسایل الشیعه خود را با نسخه‌ای که به خط شیخ حر عاملی بود، مقابله کرد. آیت‌الله میلانی هیجده سال در کربلا اقامت داشت و در این مدت شاگردان فراوانی را تربیت نمود، بزرگانی چون آیات و حجج اسلام: حاج شیخ حسین وحیدخراسانی؛ سید ابراهیم علم‌الهدی‌سبزواری؛ سید عباس صدر؛ حاج سید حسین شمس؛ حاج شیخ محمدرضا مهدوی‌دامغانی؛ شیخ محمدتقی جعفری؛ مهدی نوقانی؛ محمود کلباسی؛ کاظم مدیرشانه‌چی؛ سید نورالدین میلانی؛ سید محمد شیرازی؛ شیخ محمدتقی عندلیب سبزواری؛ سید محمدباقر حجت طباطبایی؛ محمدعلی علمی؛ سید ابراهیم مهاجریان طبسی که برخی اجازه روایتی از ایشان نیز داشته‌اند. اهم آثار وی عبارتند از: ۱. محاضرات فی الفقه الامامیه در ده جلد است که در موضوعات مختلف فقهی به بحث و بررسی عمیق پرداخته است که نمایانگر وسعت فکری ایشان در زمینه‌های مختلف فقهی است. ۲. قادتنا کیف نعرفهم؟ در ۹ مجلد به زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام و فضایل آنها با استفاده از مدارک شیعه و سنی پرداخته است. ۳. تفسیر سوره جمعه و سوره تغابن؛ ٤. مختصر الاحکام؛ ۵. مناسک حج؛ ٦. حاشیه بر قسمتی از عروة الوثقی؛ ۷. نخبة المسایل: رساله عملیه ایشان در احکام اسلامی؛ ۸. ده پرسش: با پاورقی های آقای سید محمدعلی میلانی، در مباحث مختلف تفسیری؛ ۹. حاشیة المکاسب؛ ۱۰. قواعد فقهیه و اصولیه؛ ۱۱. رساله‌ای در بیع و مسایل بانکی؛ ۱۲. کتابی استدلالی در مزارعه و مساقات؛ ۱۳. کتابی استدلالی در اجاره؛ ١٤. شرح استدلالی مباحثی از کتاب الصلوة (شرایع)؛ ۱۵. رساله‌ای در منجزات مریض.

۳. شیخ مجتبی از زبده‌ترین شاگردان و تربیت‌یافتگان سید موسی زرآبادی (م: ۱۳۵۳ق) بود. وی از سـال ۱۳٤۷ق در حوزه مشهد شروع به تـدریس و تـربیت طلاب کرد، و ٤۰سال در مرکز علمی مشهد بدین مهم اشتغال داشت. او اصول (سطح و خارج) و فقه (در سال‌های آخر، خارج) و متون مهم فلسفه و فلسفه انتقادی و معارف نـاب قـرآنی را تدریس می کرد. او در خـلال گـفتن درس‌های گوناگون، در فقه و اصول و فلسفه و اخلاق اسلامی و معارف قرآنی، به تـبیین و تـحکیم مبانیِ «مکتب تفکیک» اهتمام می‌ورزید. (کیهان فرهنگی، اسفند ۱۳۷۱، ش ۹۵)

و میرزاهاشم قزوینی[۱] و دیگران. آن‌وقت، تعداد طلبه‌های مشهد بین ۱۸۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر بودند؛ اما الآن تعداد طلبه‌های مشهد بین ۸۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ هست؛ ولی مجتهدین، یک‌چهارمِ این‌تعداد هم نیستند! سرّ این چیست؟

**استاد مددی:** بله همین‌طور است. قم و تهران نیز همین‌طور بود. یک جریان را نقل کنم که حدود ۸۰ سال قبل یعنی سال (۱۳۵۰ق) اتفاق افتاد. آقای شیخ محمدجواد بلاغی[۲] قدس‌سره که در زمان خودش آقای امینی و آیات عظام میلانی و خویی قدس‌سره حضور داشتند، جوانان روشنفکر آن زمان نجف را دور و بر خودش جمع کرد. او دایماً می‌پرسید که چرا نجف فقط فقه و اصول می‌خواند؟! بلکه باید تفسیر و کلام و فلسفه و احتجاج و مقارنه و ادیان هم بخواند. و این برای نجف، حیف است. با سفارشات ایشان یک حرکت و جنبشی در نجف شروع شد. مرحوم بلاغی تحت تأثیر کسی نبود و خودش با مطالعهٔ شخصی به این حرف‌ها

---

۱ . ایشان که از بزرگان و مدرسان قرن چهاردهم هجری حوزه علمیه مشهد بود در مدت زمانی اندک توانست با پرورش شاگردانی نامدار، تأثیری شگرف بر فضای علمی و معنوی حوزه علمیه مشهد بگذارد. رسائل، مکاسب، کفایه و خارج اصول را در مدرسه فاضل خان و مدرسه نواب تدریس می‌کرد و به تعبیر رهبر معظم انقلاب، حلقات درس او از لحاظ کم و کیف بی‌نظیر بود. آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله حاج میرزامهدی نوقانی، آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی، آیت‌الله مروارید، آیت‌الله سیستانی، آیت‌الله واعظ طبسی، آیت‌الله وحید خراسانی و... از شاگردان مکتب مرحوم قزوینی به شمار می‌روند. میرزاهاشم قزوینی نزد حضرات آیات سید موسی زرآبادی در قزوین، و میرزامهدی اصفهانی و آقاحسین قمی و میرزامحمد آقازاده‌خراسانی را در مشهد درک کرد و از میرزامهدی اصفهانی و میرزامحمد آقازاده‌خراسانی به اجازه اجتهاد مفتخر گردید و همین‌اجازه از طرف آیت‌اللّه سید ابوالحسن اصفهانی به توقیع «صدر عن أهله فی محله» موشّح گردید. این شخصیت، به‌جز ایام تبعید (برای دخالت در واقعه «مسجد گوهرشاد» و مبارزه با رضاخان) تا روزی که میرزای اصفهانی حیات داشت از او جدا نشد. (کیهان فرهنگی، اسفند ۱۳۷۱، ش۹۵)

۲ . شیخ محمدجواد بلاغی (۱۲۴٤–۱۳۱۲ش) آثار: تفسیر آلاء الرحمن؛ الرحلةُ المدرسیة یا المدرسة السیارة؛ الهدی الی دین المصطفی؛ التوحید والتثلیث؛ اعاجیبُ الاکاذیب؛ انوارُ الهدی؛ البلاغُ المبین؛ نصایحُ الهدی؛ المسیح والانجیل؛ نَسماتُ الهدی؛ المصابیح فی بعض من ابدع فی الدین فی القرن الثالث عشر؛ مصباحُ الهدی؛ مسئلة فی البداء؛ نورُ الهدی؛ اجوبة المسایل البغدادیة؛ داعی الاسلام و داعی النصرانیة؛ رساله‌ای درباره اوامر و نواهی در علم اصول؛ رساله‌ای در نفی تزویج ام کلثوم با عمربن خطاب؛ رساله‌ای درباره عدم اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسکری؛ ردّ بر کتاب «تعلیمُ العلماء» نوشته غلام‌احمد قادیانی؛ ردّ بر کتاب «حیاةُ المسیح» نوشته غلام‌احمد قادیانی؛ ردّ بر کتاب «ینابیعُ الکلام»؛ رساله‌ای در ردّ جرجیس سائل و هاشم عربی؛ رساله‌ای در ردّ حسیّون (رد بر فرقه قادیانیه)؛ داروین و اصحابه.

رسیده بود. یکی هم آقای شیخُ الشریعه بود که خیلی روی افکار سنی‌ها کار کرده بود و کتاب‌های رجالی و حدیثی آنها را بسیار دیده بود و حرکت او خودجوش و غیرمتعارف بود. اما مرحوم آقای بلاغی بیشتر روی مباحث اعتقادی و تفسیری و کلام کار می‌کرد. متأسفانه چون این کار او به یک معنایی بد نقل شده بود، مرحوم آقا سیدابوالحسن با این‌کار مخالف بود. خوب این مخالفت، سر و صدای زیادی هم در نجف داشت. یک شبی، مرحوم آقاسید ابوالحسن تصمیم می‌گیرند که فضلا و علمای درجه دو نجف را جمع کنند تا چاره‌اندیشی شود. در شب پنجشنبه‌ای قرار می‌شود که در زیرزمین منزل خود آقا جلسه شود. فضلای درجه دو نجف آن زمان امثال حاج محمود شاهرودی، و جدّ ما و آقا شیخ موسی خوانساری و سایرین در جلسه حضور داشتند. پدرم نقل می‌کرد که در آن شب، آقاسید ابوالحسن شروع به صحبت کرد. و فرمود صحبت می‌شود راجع به اینکه کلام و فلسفه خوانده شود و چرا فقط فقه و اصول خوانده شود؟ چرا این‌حرف‌ها الآن دارد در حوزه مطرح می‌شود؟ بعد آقا سید ابوالحسن گفته بود که: آقایان بدانند، من پولی را که به‌عنوان شهریه دارم به آقایان می‌دهم، این، مِلک من است. چون این را از بازار قرض می‌کنم. این ملکِ شخصی من است و من پولی که می‌دهم راضی نیستم غیر از فقه و اصول در حوزه خوانده شود. پدر من می‌گفت: آقا سیدمحمود شاهرودی حین اینکه چپق یا پیپ می‌کشید سر خود را بلند کرد و گفت آقا سید ابوالحسن! شما لازم نیست که از این راه وارد شوید که مِلک شماست وغیره؛ بلکه شما بر ما ولایت دارید و با همان ولایت حرفتان مطاع است. معلوم بود که آقا سیدابوالحسن می‌خواسته مؤدبانه از این‌راه وارد شود.

این اصل قصه با مقدمات آن و خصوصیاتش است. و آقای سیدابوالحسن بعد فرمود سِرّش این است که وقتی اصفهان بودم، غیر از شهر اصفهان در بعضی از دهات اصفهان مجتهد بود! من الآن که در نجف هستم نامه از اصفهان می‌آید که خود اصفهان هم خالی شده‌است! و می‌ترسم همین وضعیت موجود از بین برود! لذا صلاح می‌دانم که در حوزهٔ نجف، غیر از فقه و اصول کاری نشود.

تهران که می‌رفتیم آقای آشتیانی، آقای خوانساری و حاج محمدتقی آملی[۱] رحمه‌الله در تهران زنده بودند. آقای بجنوردی در بیانِ ورع و تقوای آقا سید احمد خوانساری برای من نقل می‌کردند: در تهران، یک قرآن نفیسی وقف شده بود که در پیش اعلم علمای تهران باشد. لذا این‌را پیش آقای خوانساری به‌عنوان اعلم علمای تهران آورده بودند. آقای خوانساری، قرآن را پیش آقامحمدتقی آملی فرستاد، با اینکه آقای خوانساری ۱۰-۱۵ سال از لحاظ سِنی از آقای آملی بزرگ‌تر بود. این تواضع آقای خوانساری و شدت تقوا و ورع ایشان و آقای آملی را می‌رساند.

قصهٔ دیگری دربارهٔ آقا شیخ محمدتقی از آقای حشمت‌پور شنیدم. آقای حشمت‌پور از خود آقای شیخ محمدتقی برای من نقل کرد که یک روزی من در نجف، سخت گرفتار بودم. ایشان می‌گفت دور اتاق قدم می‌زدم و با خودم زمزمه می‌کردم: ما الحیلة؛ یعنی چاره چیست؟ ناگهان صدایی از آسمان شنیدم که گفت: ترکُ الحیله.

## ۲-۱. سلسله‌مراتب و القاب در نظام آموزشی علمی حوزه

**طرح بحث توسط حجت‌الاسلام والمسلمین مجتبی الهی‌خراسانی:**[۲] عامل مهمی که پیشتر در حوزه بود و امروزه مفقود است این است که نظام علمی حوزه ازنظر آموزشی دارای سلسله‌مراتب معیّنی بوده است. یعنی استاد هرمرحله، شاگرد مرحلهٔ بالاتر بوده است و این سلسله نهایتاً ختم به قله‌ای می‌شد که مرجعیت بود. بنابراین مُدرس سطوح عالی، تمرین اجتهاد را در حلقهٔ استفتای مرجع، تجربه می‌کرد. این‌حلقهٔ اتصال بین اول طلبگی تا انتهای آن (اجتهاد) وجود داشت؛ اما وقتی سیستم به مرجعیت وصل نباشد، بحث استاد کفایه‌گو و

---

۱. از حکما و فیلسوفان عهد خود و از نوادگان میرزا ابوالحسن جلوه و مادرش دختر ملامحمد سیبویه است. شیخ محمدتقی آملی از اعاظم علمای معاصر و جامع معقول و منقول و مجتهد در فروع و اصول بود، نقل است که روح‌الله خمینی ازجمله کسانی بود که در جماعت و تدریس ایشان حاضر می‌شد. محمدتقی آملی از مشروطه‌خواهان بود و پدرش ملامحمد آملی دوست بزرگ شیخ فضل‌الله نوری بود.

۲. مدیر وقت گروه آموزشی فقه و مبانی اجتهاد دفتر تبلیغات اسلامی مشهد.

خارجگو انتزاعی می‌شود. کسی که مکاسب و رسائل می‌گوید تمرین بالاتری ندارد مگر دورهٔ درس خارج؛ چراکه منتهی به فتوا نیست و لذا هیچ‌گاه آن بحث، جنبهٔ علمی پیدا نمی‌کند.

**استاد مددی:** مطلبی که فرمودید یکی از فروع مطلب والد شما (شیخ علی‌اکبر الهی) است. چون این ارتباط طلبه‌ها با درجات بالا بود و از مراجع بالاتر، تأثیر می‌پذیرفتند، خواه‌ناخواه طلبه، بلندپروازی نمی‌کرد. در آن وضعیت، جامعهٔ حوزوی می‌دانستند مقام چه کسی استاد است و چه کسی حجت‌الاسلام و آیت‌الله وغیره.

بگذارید یک فرعی را مطرح کنم که پاسخ سؤال آموزشی شما نیز هست. در خود نجف وقتی می‌خواستند، یک نامه بنویسند فقط مرجع به مرجع آیت‌الله می‌نوشت و برای بقیه حجت‌الاسلام می‌نوشتند. تازه در طی تاریخ اهل‌سنت هم حجتُ‌الاسلام فقط به یک نفر می‌گفتند و دوم ندارد. این قاعده در شیعه شکست. یعنی سال‌های ۱۲۴۰ یا ۱۲۳۰ به مرحوم شفتی، حجت‌الاسلام گفته شد. در همان زمان حتی به مرحوم صاحب‌جواهر که در نجف بود، حجت‌الاسلام نگفتند. اصلاً به خود مرحوم شیخ انصاری هم تعبیر حجت‌الاسلام گفته نشد. یعنی شیخ با اینکه ۴۰ یا ۵۰ سال، بعد از آقای شفتی قدس‌سره است، ملقب به زبدةُ‌العلما والمحققین بوده است. پس برای شیخ انصاری قدس‌سره حجت‌الاسلام ننوشتند چه برسد به آیت‌الله. الآن در زمان ما القاب کاملاً بی‌محتوا شده‌اند. معتقدم جلوی این کار را ـ نمی‌دانم حال چطور تعبیر کنم ـ شاید تا حدی مقام معظم رهبری آقای خامنه‌ای (حفظه‌الله) بتواند بگیرد. یکی دو مرجع با همکاری همدیگر، باید القاب را حذف کنند. مثلاً یکی دو نفر بیایند ایثار کنند و بگویند از این به بعد، به من آیت‌الله نگویید. یکی که گفت به من نگویید، بقیه درس می‌گیرند. این را قبول داشته باشید که وقتی اهل‌سنت، القاب ما را می‌بینند تعجب می‌کنند. الآن طلبه به محض اینکه معمم می‌شود ـ چه درس خوانده باشد یا نباشد ـ حجت‌الاسلام می‌شود! آیت‌الله هم غالباً به محاسن سفید ـ چه درس خوانده باشد یا نباشد ـ اطلاق می‌شود! اولین کسی که در حوزه نجف و در عراق به‌طورکلی عنوان حجتُ‌الاسلام به وی داده شده‌بود، میرزای شیرازی قدس‌سره صاحب فتوای تحریم تنباکو بود. در ایران و به‌طورکلی در دنیای تشیع، اولین‌بار مرحوم شفتی قدس‌سره بود. اولین آیت‌الله رسمی هم علامه است و بعد از علامه تا ملاکاظم خراسانی به کسی اطلاق نگردید.

### ۱-۳. ارتباط روحی بین شاگرد، استاد و مرجعیت در نظام روحانیت

در مورد نظام روحانیت باید عرض کنم که در گذشته ارتباط روحی بین شاگرد و استاد و مرجعیت وجود داشت. یک وقتی خدمت آقای انصاری‌شیرازی‌قدس‌سره رفتم ما را بالا نشاند و خودش مثل یک عبد ضعیف در مقابل بنده نشست و برای من نقل کرد که علامه طباطبائی‌قدس‌سره در همین اتاق به من درس فلسفه می‌داد که واقعاً برای ما خجالت‌آور بود. حال شما چندعالم این‌طوری دارید؟ اینکه دیگر بحث نظام آموزشی نیست. حال فرض کنید امروزه یک نیم‌چه استادی و نه در حد آقای طباطبائی، چنین نخواهد کرد. آنجا شما هیچ موقع احساس نظام آموزشی نمی‌کردید؛ بلکه احساس می‌کردید در دنیای علم پرواز می‌کنید.

### ۱-۴. روحیهٔ علم‌آموزی و جریان تولید علم

در نجف بیست‌وچهار ساعته مشغول تحصیل فقه و اصول بودیم. یعنی طلاب ۲۴ ساعت بحث می‌کردند؛ اما الآن یک چیزی به نام نظام آموزشی داریم که بین ۴–۸ تحصیل را برنامه‌ریزی کرده است. به این معنای امروزی، آن‌موقع اصلاً طلبه‌ها نظام آموزشی نداشتند، چرا نداشتند؟ چون دایم مشغول درس بودند. ما گاهی پیش آقای خویی که می‌رفتیم، ایشان بعد از یک‌هفته، مطلب را عوض می‌کرد. جلسه بعد که می‌شد ایشان اشکال می‌کرد. یا گاهی بعد از یک هفته می‌گفتند ذکرنا فی درس فلان که این‌روایت مطرح شد، سند روایت ضعیف است.

### ۱-۵. ارتباط علمی مرجعیت با رده‌های پایین

**طرح بحث:**[1] فقه و اصول عالی باید جنبهٔ آموزشی خود را برای تحصیل اجتهاد حفظ بکند. یعنی وقتی طلبه درس کفایه می‌نشیند باید احساس کند که این استاد، مأموریت خود را دست‌گیریِ طلبه و سوق او به مرحلهٔ بالاتر بداند. حلقهٔ اخیر الان وجود ندارد. چرا؟ چون

---

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین مجتبی الهی خراسانی.

حلقهٔ اخیر باید وصل به یک مرجعیت علمی قوی باشد که شاگردان احساس کنند، کار جدی علمی‌شان منتهی به فتوا خواهد شد. اگر احساس شد که طلبه در یک تجربهٔ عینیِ تولید علمی مشارکت دارد، آن‌وقت استاد هم وقتی کفایه می‌گوید، کفایه‌اَش قوی و منتج خواهد بود. متأسفانه ارتباط علمی مرجعیت با ردهٔ پایین بریده شده است! و حتی در برخی جاها مثل مشهد، گویا اصلاً مرجعیت وجود ندارد! این مثل این است که در شهری که همهٔ خانه‌ها دو طبقه است، بیایند کیفیت برج‌سازی را تدریس کنند!

**استاد مددی:** واقعیت همین است. اصلاً من می‌خواهم نصیحت اخلاقی از مرجعیت بشنویم و ببینم؛ اما دریغا که مرجعی نیست. متأسفانه، امور در ایران خیلی دیپلماتیک و سلسله‌مراتبی شده است و این خیلی مضر است. باید افراد دل‌سوز جمع شوند و ارتباط مرجعیت را با طلاب بیشتر کنند. شاید آن توصیه‌ای که معروف است از حضرت بقیة‌الله عجل الله تعالی فرجه الشریف که به آقا سید ابوالحسن گفتند کارساز باشد که حضرت احساس کردند، درد همین است که مرجع باید پایین بیاید و با طلبه عادی بنشیند تا این‌طلبه روحیه پیدا کند و بتواند کار کند. برای مرجع هم خوب است. مثلاً وقتی یک نکتهٔ علمی حل می‌شود، خودِ مرجع، یک نوع انبساط ذاتی و ابتهاج درونی در طلبه ایجاد می‌کند. اصلاً خود آن نکات علمی، دارای ظرافت و لطافتی است که انسان در خود احساس آرامش می‌کند.

در قم ارتباط استاد با شاگرد بهتر از اینجا است. مرحوم آقای مرعشی قدس سره ضرب‌المثل بود که ایشان هرخانه‌ای را که در قم است، چندین بار رفته؛ زیرا گویا روضه‌های خصوصی هم می‌رفته است.

### ۶-۱. ضعف نوشته‌ها و گفته‌های فضلای حوزهٔ علمیه

نوشته‌ها و گفته‌های بعضی از آقایانِ در حدّ مرجع، انصافاً خیلی ضعیف است. برخی اهل‌سنت که خودشان را مثل ما مجتهد نمی‌دانند مثل «نووی» خود را یک پیروی شافعی می‌داند، گرچه بینی و بین الله، او (نووی) از خیلی از علمای ما قوی‌تر است. ببینید، او خود را مجتهد نمی‌داند؛ اما واقعاً صاحب‌نظر است. یا مثلاً ابن‌تیمیه را گرچه قبول نداریم؛ اما قبول

کنیم که ملا و کارکرده است و اصطلاحاً نَفس او عالمانه است. الآن عده‌ای متصدی حرف‌هایی می‌شوند که نمی‌فهمند و اگر بخواهم اسم ببرم تعجب می‌کنید که طرف در حد مرجعیت و آیت‌الله است و کتاب هم نوشته است؛ اما اصلاً در این خط‌ها نیست!

### ۱-۷. جمع‌بندی معایب حوزه فعلی و ارائهٔ راه حل

باید روابط بین شاگرد و استاد و مرجعیت را ترمیم کرد؛ روحیهٔ علم‌خواهی و تولید علم را در بین طلاب افزایش داد؛ و همچنین مشکل القاب را حل کرد تا یک مقداری این روحیه علم‌خواهی ایجاد شود و خیلی مسایل کنترل شود. راه حل عملی این است که دو نفر شناخته‌شده لقبشان را بردارند و تقاضا کنند که کسی آن لقب را به آنها نگوید. می‌گویند کسانی که منزل میرزاجواد آقا تهرانی تماس می‌گرفتند و می‌گفتند منزل آیت‌الله میرزاجواد تهرانی؟ ایشان می‌فرمود که نه! منزل جواد تهرانی است.[1]

### ۱-۸. اعتدال در سبک زندگی آیت‌الله‌ها

برخی فاصله‌ها ناشی از نحوهٔ وضعیت معاش است. مثلاً ماشین مدل بالا سوار می‌شوند. انصافاً کاش برخی افراد این کارها را نمی‌کردند تا این تفاوت‌ها ایجاد نمی‌شد. اگر کسی می‌خواهد برود مسئولیت حکومتی هم قبول کند، باید با همان زندگی ساده بسازد. آقایانی که متصدی هستند واقعاً نشان دهند با همان زیّ طلبگی مشغول هستند.

آن قسمت را که اشکال اول آقای الهی بود از دست بنده خارج است. من معتقدم که اگر

---

۱. میرزاجوادآقا پس از تحصیلات مقدماتی در تـهران و قـم، راهی نجف‌اشرف شد و از محضر حضرات آیات شیخ مرتضی طالقانی و شیخ محمدتقی آمـلی کسب فـیض کرد. آنگاه به امر مادر به تـهران بـازگشت و پس از اقامتی کـوتاه در تـهران، به مشهد آمد. وی نخست از حضور حاج شیخ هاشم قزوینی بهره برد و از آن پس به درس خارج فقه و اصول و مـعارف آیـت‌الله میرزامهدی اصفهانی حاضر شد و ۱۰سـال از مـحضر وی استفاده کرد. وی در مدت ٤۰سال همواره به حوزه علمی و جامعه دینی خدمت کرد. سال‌هایی چند نیز درس خارج فقه و اصول می گفت و از مروّجان مبانی «تفکیک» و اصول «مکتب تفکیک» بود. (کیهان فرهنگی، اسفند ۱۳۷۱، ش۹۵)

بشود همین وضع موجود را باید رسیدگی کرد. فرض کنید خود آقای الهی و یا فضای دیگر تا جایی که می‌توانند ده‌نفر طلبه فاضل را وارد تشکیلاتی کنند و دورهٔ کتابی به اینها داده شود تا تحقیقی علمی صادر شود. به هرحال طلبه جوان به امثال شما فضلا به چشم استاد و بزرگ حوزه نگاه می‌کند. این، باید از یک جایی شروع شود.

### ۹-۱. ضرورت سواد و نفی دیپلمات‌بازی

مهم‌ترین نیاز امروز حوزه، سواد اجتهادی است. آقا سید ابوالحسن معتقد بود که حوزه نجف روی فقه و اصول متمرکز و متمحّض شود. به اعتقاد من این نکته الان، یک مشکل علمی است و انصافاً ما دیگر آن پخته‌گی‌های فقه و اصول را نداریم! از نظر علمی مخصوصاً پس از اینکه بحث معادله و مقابله و مدرک‌دهی دروس حوزه طرح شد، دچار آسیب‌های جدی‌تری شدیم. بنده معتقدم که باید در مبادی علوم خودمان چه فقه، چه اصول، چه تفسیر، چه حدیث، و به قول قدیمی‌ها در دو اصول‌مان؛ یعنی اصول دین و اصول‌فقه ملا شویم، نه این ظواهری که الآن هست. پس باید همان سلوک قدیمی را برگردانیم. همیشه عرض می‌کنم که بنای برنامهٔ ما این باشد که خود را با ائمه علیهم‌السلام حساب کنیم. از آنها که بگذریم باید ببینیم با شیخ انصاری و بحرُالعلوم چه نسبتی داریم؟ حتی می‌گویم اجازه دهید شیخ انصاری را هم بگذاریم کنار، و نسبت‌مان را با آقا سیدمحسن حکیم[۱] و آقا سیدمحمود شاهرودی[۲] بسنجیم. آقای بجنوردی از

---

۱ . سید محسن حکیم (۱۲۶۷-۱۳۴۸) او پس از رحلت آیت‌الله بروجردی در فروردین ماه ۱۳۴۰ به مرجعیت عامه شیعیان جهان رسید و گروه کثیری از شیعیان کویت، عراق، ایران، بحرین، افغانستان، هند و پاکستان از وی تقلید می کردند. در همه حوادث و منازعات سیاسی که از ۱۳۴۱ به بعدمیان روحانیت و رژیم محمدرضا شاه در ایران روی داد، وی با صدور نامه، اعلامیه و تلگراف از مواضع علمای ایران به رهبری امام خمینی‌ره، حمایت کرد. برخی از آثار: مستمسک العروة الوثقی، نهجُ الفقاهة، حقائقُ الاصول، دلیلُ المناسک، رسالة فی ارث الزوجة من الزوج، تعلیقه بر کتاب ریاض، رساله در درایه، مختصر منهاجُ الصالحین، حواشی بر نجاة العباد، شرح تبصره علامه حلی، حاشیه بر رساله صلاتیه.

۲ . سید محمود شاهرودی در سال ۱۲۹۳ق در شهر بسطام متولد شد. وی خواندن و نوشتن را در زادگاهش آموخت و به‌خاطر علاقه وافر به کسب علوم و معارف اسلامی، وارد حوزه علمیه بسطام شد. علوم مقدماتی را نزد عالم فرزانه فاضل بسطامی فراگرفت. او سپس به حوزه علمیه بیدآباد شاهرود رفت و از محضر مرحوم مدرس استفاده کرد. او بعدها به مشهد مقدس عزیمت کرد.

قول آقا سید علی شبّر نقل می‌کرد که گفت در صحن حضرت امیر علیه‌السلام حاج آقارضا همدانی[1] را دیدم. بعد از احوال‌پرسی حاج آقا رضا گفت من الآن حرم رفتم و دعایی کردم که به نظرم مستجاب شد. می‌دانید که صلوة و طهارهٔ ایشان واقعاً کتاب‌های ناب و خوبی است. ایشان در فهم روایت مثل عرب بدوی و در مطالب عقلی مثل شیخ الرئیس قدس‌سره بود. کتبش چقدر خوش انشاء و خوش املا است.

پرسیدم، دعا چه بود؟ گفت مدتی است که مردم از من می‌خواهند رساله بنویسم و مرجع شوم. این برای من سخت است. رفتم حرم حضرت امیر علیه‌السلام و عرض کردم اگر دوستم دارید مرا بگیرید که در این جمع نباشم. به اطرافیان گفتم که سامرا می‌روم و برنمی‌گردم. ایشان به سامرا می‌رود و در آنجا هم فوت می‌کنند. این، چه روحیه‌ای است که آدم بعد از آن مقامات علمی بگوید که اگر مرا دوست دارید بگیرید تا به مرجعیت مبتلا نشوم؟! طلبه در نجف یک نوع حالت شوق پیدا می‌کرد. مشهد هم همین‌طور بود. همین طلبه‌های جوانی که ما می‌شناختیم و می‌دانستیم در فقر و فشار زندگی می‌کنند، باز علاقه داشتند که درس را یاد بگیرند.

اصولاً هروقت حوزه‌ها و هروقت علم بخواهد جنبهٔ سیاست‌زدگی و رسمی و مراتبی پیدا کند، ضعف پیدا می‌کند. به جای همهٔ این مدرک‌دهی‌ها، طلبه باید از همان اول احساس کند که در خدمت بقیهُ‌الله عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است و دارد درس می‌خواند و فکر خود را روی اجتهاد ببرد تا به اجتهاد برسد.

---

وی با تلاش فراوان در ۳۵سالگی به مدارج عالی علمی دست یافت و با اخذ درجه اجتهاد به توصیه آیت‌الله ملامحمدکاظم خراسانی راهی نجف شد. آیت‌الله به زودی در زمره علمای بزرگ نجف قرار گرفت و به شیخُ‌العلماء و سیدُالفقها معروف شد و بزرگانی چون آخوند خراسانی، میرزای نائینی به او لقب «ذوالشهادتین» دادند و اجازات اجتهاد افراد را به ایشان محول کردند.

۱. تألیفات ایشان عبارتنداز: ۱. ذخیرةُ الاحکام (رساله عملیه)؛ ۲. الهدایه (فقه فارسی شامل طهارت، صلوة و صوم تا اعتکاف)؛ ۳. الوجیزة فی الفقه (نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مرحوم میرزاباقر قاضی در تبریز موجود است)؛ ٤. الفوائدُ الرضویة علی الفرائد المرتضویه (حاشیه بر کتاب فرائدُالأصول شیخ انصاری)؛ ۵. تقریرات فقه (حاج آقارضا همدانی در این اثر مباحثات فقهی استادش، میرزای شیرازی را از اول بیع تا آخر خیارات، نوشته است)؛ ٦. حاشیه بر مکاسب شیخ انصاری؛ ۷. حاشیه بر ریاضُ المسایل (سید علی اصفهانی حائری)؛ ۸. حاشیه بر نجاةُالعباد (شیخ محمدحسن نجفی)؛ ۹. تقریرات اصول (تقریر اصول میرزای شیرازی)؛ ۱۰. مصباحُ الفقیه (مهم‌ترین تألیف آقارضا همدانی و شیواترین شروح شرایع (محقق اول). برای زندگی‌نامه آیت‌الله حاج آقارضا همدانی، ر.ک: www.andisheqom.com

به اعتقاد من، باید نسبت به سلوک علمی و عملی بیشتر کار کرد و آنها را تقویت نمود. این دیپلمات‌بازی‌ها را باید کنار گذاشت. اساتید هم باید کسانی باشند که واقعاً در این‌قسمت‌ها تخصص داشته، و ضمناً بر شاگرد از لحاظ روحی و علمی اشراف داشته باشند. یعنی استاد بداند شاگردش کجا رسیده و یا می‌خواهد برسد. این کار، یک استاد واقعی می‌خواهد، نه اینکه چهار تا اصطلاح یاد بگیرد! و بیاید آنها را انتقال دهد. دقت بفرمایید!

در اول احتجاج از امام رضا علیه‌السلام نقل است که فرمود: «يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ‌مُحَمَّدٍ الْهَادِي لِضُعَفَاءِ مُحِبِّيهِمْ وَمُوَالِيهِمْ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ فَيَقِفُ فَيُدْخِلُ الْجَنَّةَ... .»[1] این، کفلُ الأیتام خیلی مهم است. آنچه که به افراد درس می‌دهید تکفل ایتام آل‌محمد است. پس آنان که کفایه یا خارج درس می‌دهند باید احساس کنند که در مقام تکفل ایتام آل‌محمد هستند. می‌دانید طبیعت قضایای اجتماعی این است که شما از یک طرف نمی‌توانید شروع کنید؛ بلکه از دو طرف باید شروع شود، چون اجزای جامعه به هم مرتبط هستند. یعنی در طرف دیگر نسل جوان باید در میدان، اگر از استاد، سستی می‌بیند او را محکم کند. چون طبیعت قضایای اجتماعی به این است که هر دو طرف، به اطراف وابسته است و این در هردو طرف را دیده ملاحظه شود.

برای شاگردان یک راه این است که به منزل اساتید بروند و بحث و صحبت کنند. در نجف صحبت اینکه حال چون این استاد است و کسی از وی انتقاد نکند نبود. حتی ممکن بود جوانترین طلبهٔ در درس آقای خوئی قدس‌سره بعد از درس از آقای خوئی اشکال کند. این یک اصل شده بود که باید قداست علم، حفظ شود و اینکه اگر حرف یک طلبهٔ نو پا ثابت شد باید به حرف

---

۱. وَ عَنْهُ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ‌بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السلام: يُقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نِعْمَ الرَّجُلُ كُنْتَ - هِمَّتُكَ ذَاتُ نَفْسِكَ وَ كَفَيْتَ مَئُونَتَكَ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ مَنْ أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ وَأَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ وَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جِنَانِ اللَّهِ‌تَعَالَى وَ حَصَّلَ لَهُمْ رِضْوَانَ اللَّهِ‌تَعَالَى وَ يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ‌مُحَمَّدٍ الْهَادِي لِضُعَفَاءِ مُحِبِّيهِمْ وَ مُوَالِيهِمْ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ فَيَقِفُ فَيُدْخِلُ الْجَنَّةَ مَعَهُ فِئَاماً وَ فِئَاماً وَ فِئَاماً حَتَّى قَالَ عَشْراً وَ هُمُ الَّذِينَ أَخَذُوا عَنْهُ عُلُومَهُ وَ أَخَذُوا عَمَّنْ أَخَذَ عَنْهُ وَ عَمَّنْ أَخَذَ عَمَّنْ أَخَذَ عَنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَانْظُرُوا كَمْ صُرِفَ مَا بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ. احمدبن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج۱، ص۱۷.

او اعتنا شود. وقتی قداست علم حفظ شد، شاگرد، خوب تربیت می‌شود. لذا هم اساتید باید به خود تکانی بدهند و هم نسل جوان ما خجالت نکشد و به‌راحتی اشکال وارد را مطرح کند.

### ۱-۱۰. ازبین‌بردن تراکم بزرگان در قم

**طرح بحث:**[۱] مسئلهٔ مهم دیگر، حجم بالای فشردگی و تراکمی است که علما در قم دارند، و ازجمله خود حضرت‌عالی و بقیهٔ اساتیدی که در نجف بودند و سپس در قم سکنی گزیدند. آیا فکر نمی‌کنید که برخی از اینها به مشهد و جاهای دیگری تشریف بیاورند تا این حوزه‌ها تقویت شود و این‌همه تمرکز روی قم نباشد؟

**استاد مددی:** این آقایان شیرازی یا آقای میلانی و دیگران از نجف به مشهد آمدند. البته قم هنوز جای کار دارد؛ چراکه الآن در دنیای تشیع و دنیای اسلام انصافاً تازه عنوان پیدا کرده و نیاز به تمرکز است. چندی پیش شیخ حسن صباغ که از نویسندگان و علمای مهندس اردن است، در قم پیش من آمد و به من گفت در عنوان‌های حدیثی، رجال و... صدتا کتاب نوشته است. به او گفتم: از علمای محدثِ شما، کسی هست که من یک اجازهٔ حدیثی بگیرم؟ گفت: ما الآن عالمی که بخواهد به شما اجازه بدهد در بین اهل‌سنت نداریم! شیخ حسن صباغ استادش مرحوم قماری یا غباری‌تبریزی بوده است. ایشان (قماری) آدم ملایی است و من کتاب‌های او را دیده‌ام. او امام و محدث بود و بعد از فوت ایشان ما دیگر در دنیای اهل‌سنت ملایی در آن‌زمینه نداریم. تعبیر او این بود: «مات العلم عندنا»؛ علم پیش ما مرده است. گفتم: شما یک هفته‌ای که قم هستید بیایید در مسجد اعظم به طلبه‌ها درس بدهید. بعد پرسیدم: نظرت راجع به حوزهٔ قم چیست؟ تعبیر او این بود: «العهد الذهبی للإسلام»؛ یعنی دوران طلایی اسلام. انصافاً حوزهٔ قم، حوزه بزرگی شده است. مراکز تحقیقات، کتابخانه‌ها، انتشارات و سایر خدمات علمی در آن هم زیاد و هم خیلی قوی شده‌است؛ اما باز هم با وجود این عظمت، به نظر من مناسب نیست. چندتا درس خارج که از رادیو معارف می‌گذارند خیلی خوب است ولی هنوز خیلی کار دارد.

---

۱. حجت‌الاسلام والمسلمین مجتبی الهی خراسانی.

تراکمی که شما می‌فرمایید شاید باشد؛ ولی انصافاً هنوز به اعتقاد من در آن سطح پختگیِ لازم علمی که مناسب با امُ‌القرای حوزه‌های اسلام و شیعه باشد، نشده است. لیکن دربارهٔ اینکه فرمودید عده‌ای از فضلا بیایند در اینجا بمانند و تدریس کنند، گرچه خوب است؛ خود مشهد بنفسه حوزه خوبی است و کمبودی ندارد. اگر نسل جوان آن کار کنند خوب نتیجه می‌دهد. من تعارف نمی‌کنم. اگر یک نسل متدین و علمی امثال خود شماها که خیلی توانا و خوش‌قلب هستید کار کنید، قطعاً به نتیجه می‌رسید.

### ۱-۱۱. توجه به معنویات و معرفت نفس

البته یک بحثی را که از یاد نبریم و آن این است که سابقاً اساتید، مقداری نسبت به معنویات طلبه‌ها کار می‌کردند؛ مثل نماز شب. در همین نجف‌اشرف، زمانی بوده که دویست‌نفر نماز شب‌شان را در حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌جا می‌آوردند؛ طوری که در قنوت‌شان مناجات ابوحمزه می‌خواندند! وقتی نجف بودم، تصمیم گرفتند که حرم حضرت امیر علیه‌السلام را در شب جمعه تعطیل کنند؛ چراکه یک نفر هم در حرم نبود. یعنی در حوزهٔ نجف یک طلبه نبود که ساعت یک یا دو بعد از نصف‌شب به‌خاطر او درب حرم را باز بگذارند! لذا تولیت حرم تصمیم گرفت که حرم را تعطیل کند. آقا سید علی شاهرودی - خدا رحمتش کند- مرد شوخی بود. او بیت آقای شاهرودی و نوه‌ها و طلبه‌ها و اطرافیان را جمع کرد تا اینها شب جمعهٔ حرم را زنده کنند و حرم شب جمعه، بسته نشود. پس اضافه بر جهات درسی و تدریسی، التزام به تهجد و نماز شب و عبادات هم لازم است.

معروف است که مرحوم بحرُالعلوم به یک‌باره تدریس را رها کرد. گفت: دیشب که از کوچه رد می‌شدم نالهٔ شما را در نماز شب نشنیدم. این درس به درد نمی‌خورد که بگویم! غرض اینکه در خود حوزهٔ قم و مشهد هم همین‌طور بود یعنی همیشه در حوزه‌های ما و تقوا آن اخلاص بود. آقای بجنوردی که سال‌ها در مدرسهٔ نواب مشهد بودند و حجره‌شان اتاق بالای در بود، به من می‌فرمودند یک شبی، ساعت یازده بعد از نیمه‌شب زمستانی که نیم‌متر برف هم آمده‌بود،

دیدم که یکی در مدرسه را می‌کوبد. رفتم نگاه کردم دیدم آقا سیدعباس شاهرودی است. ایشان ضربُ‌المثل تقوا در مشهد بود و جزو اوتاد بود. به قول آقای بجنوردی ایشان چهار تا زن داشت و هرچهار تا هم پشت سر ایشان نماز می‌خواندند؛ یعنی یکی از علایم عدالت او این بود. آقای بجنوردی می‌گفتند که روز وفات ایشان از عاشورا شلوغ‌تر شد. می‌گفت در روز عاشورا سیگارفروش‌ها باز بودند؛ اما روز فوت آقا سیدعباس شاهرودی آنها هم بسته بودند! من به دوستان گفتم بدوید که آقا سیدعباس است. رفتیم در را باز کردیم. پیرمرد دم در؛ درحالی‌که نفس‌نفس می‌زد، به من گفت: بروید بچه‌سیدهای مدرسه را جمع کنید! گفتم چه شده؟ گفت: الآن برای من سهم سادات آوردند. ترسیدم اگر الآن بمیرم تا صبح این، ضایع شود! گفت: همانجا طلبه‌های سیدِ مدرسه را جدا کردیم سهم سادات را تقسیم کرد و برگشت. گفتم: آقا می‌گذاشتید تا صبح. گفت: من نمی‌دانم شاید تا صبح این‌اموال، ضایع می‌شد و ورثه خیال می‌کردند مال من است و تقسیم می‌کردند. این، جهات علمی و سلوکی را که عرض کردیم، خیلی مهم است و بر روح و روان طلبه تأثیر بسیار دارد.

### ۱-۱۲. جهانی‌اندیشیدن و جهانی عمل‌کردن

نکتهٔ دیگر این است که طلبه باید بداند جایگاه علمی او و حوزه در نظام علمی کشور کجاست؟ این پرسش که فلان درس حوزه به چه درد می‌خورد؟ قبلاً نبود ولی الآن هست. توجه کنید که خود حوزه، خروجی‌های قوی دارد. مثلاً علمایی که الآن پنجاه یا شصت‌سال در دوره‌های متعدد درس خواندند و تعلیم می‌دهند، باید برای مطالب علمی روز متصدی شوند. ببینید آقا سید ابوالحسن نمی‌خواهد بگوید که تمام آخوندها باید در حوزهٔ علمیهٔ نجف باشند. صدها هزارها آخوند در تهران و جاهای دیگر بود آنها ادارهٔ مردم را به عهده داشتند. منتهی آن موقع، یک ادارهٔ محدودی بود و حال گسترش یافته است. ما یک بحثی راجع به نظام کلی حوزه داریم و یک بحثی هم داریم که حوزه باید جهات دیگر را نیز اشباع کند. یعنی شأن این‌حوزه، پرورش مجتهد باشد. لذا دروس، اصول، حدیث، تفسیر باید باشد. من هم با تفسیر کاملاً موافق

هستم چون اصل قرآن و اصل تمام شریعت مقدس است؛ لذا اینها باید باشد و درعین‌حال مخصوصاً الآن که مسئله انقلاب اسلامی پیش آمده است، حوزه باید خودش را تجهیز علمی کند. یعنی اگر انقلاب فقط در حدی بود که برویم در داخل کشور، مطالب را مطرح کنیم خود همین برای حوزه سنگین بود؛ چه برسد به اینکه انتظارات در سطح جهانی است.

به نظرم، ما حوزه را متناسب با شأن انقلاب حتی به‌لحاظ علمی تربیت نکردیم. به‌لحاظ تاریخی هروقت جامعهٔ شیعه توانسته از نظر سیاسی و اجتماعی یک گشایشی پیدا کند، همراه آن، متون علمی‌اش نیز رشد داشته است. آل‌بویه که در بغداد آمدند و کلینی قبل از این، فوت کرده بود، کتاب او (کلینی) و فقه ما رشد پیدا می‌کند. چرا؟ چون آل‌بویه که یک قدرت سیاسی هستند، قدرت سیاسی شیعه را در بغداد توسعه دادند. گرچه خلیفه از شیعه نیست؛ اما شیعه در زاویه نیست. مرحوم شیخ مفید، ارشاد را نوشته است.

واقعاً برای من سؤال‌انگیز بود که چرا معظم مسایل ارشاد، از کتب اهل‌سنت است؟ چرا؟ چون جامعه شیعه باز شده بود و یک قدرت سیاسی برای شیعه پدید آمد. الآن معظم تراث فکری ما مربوط به بغداد است و معظم تراث بغداد که نزد ما هست، مربوط به بعد آل‌بویه یعنی بعد از گشایش سیاسی است. شما ببینید قدرت سیاسی آل‌بویه، به‌استثنای من لایحضره الفقیه، سایر کتب اربعه شما را رشد داده است. الآن اگر شما بخواهید نسبت‌سنجی کنید، بالای ۸۰درصد افکار ما در فقه، اصول، حدیث، رجال، تفسیر از مکتب بغداد است. بعد در سال ۴۴۹ توسط سلاجقه –که ترک‌های سنی متعصب و ترک‌های توران‌زمین به قول شاهنامه نه ترک‌های آذربایجان– به شیعه حمله می‌شود و شیخ مجبور به ترک بغداد می‌شود و تا این‌روزگار دیگر بغداد حوزه علمیه به خود نمی‌بیند. تا دوران صفویه که حکومت دست شیعه می‌افتد. الآن مهم‌ترین کتاب‌های علمی ما مربوط به دوران صفویه است؛ مثل بحار، اسفار و رسائل. امروزه که جمهوری اسلامی مستقر شده است و با این عظمتی که دارد ما هنوز در میراث علمی کاری نکرده‌ایم! آن‌وقت شما می‌آیید معجم بحار یا معجم وسائل می‌نویسید! ببینید کارها همه روکاری است!

ما باید در سطح جهانی حرف برای زدن داشته باشیم این، دست ما نیست و خیال نکنید که دست ما است. این، جبر زمان است! شما می‌دانید چرا امام صادق علیه‌السلام این‌قدر به‌روز است؟ ایشان نقطهٔ آغازین آمدن فلسفهٔ غرب به جهان اسلام است. یک عده از نگاه فلسفه دین می‌گفتند که دین را کنار بگذاریم، دین به درد نمی‌خورد و لذا دنبال علم و ارزشهای علمی و فلسفی رفتند. درمقابل، یک عده گفتند که هرچه در حدیث و سنت آمده همین‌ها درست است و بقیه باطل است. امام صادق علیه‌السلام کسی است که می‌آید استیعاب می‌کند و می‌گوید که دین نباید نسبت به علم حالت انفعال پیداکند؛ بلکه باید اشراف پیدا کند. لذا حوزه‌های ما باید با همان سعهٔ صدر و درایت امام صادق علیه‌السلام دست‌کم، یک نمونهٔ صغیر از آن حوزه باشد. ما باید این عظمت را درک کنیم. نگاه کنید که در همین ۳۰سال، چند کتاب مایه‌دار مثل کتاب شیخ انصاری و شیخ طوسی یا کتب عصر صفویه نوشته شده است؟

متأسفانه ما طراح و برنامه‌ریز کم داریم. امروزه به لطف اینترنت، درهای دنیا به روی‌مان باز شده است؛ اما پاسخ‌گوی همه‌چیز نیستیم. ببینید! وقتی یک گوشه نشستیم یک چیز است و وقتی با شهر صحبت می‌کنیم یک چیز است و وقتی با کشور صحبت می‌کنیم یک چیز است؛ اما وقتی می‌آییم جهانی صحبت و فکر می‌کنیم، سطح گفتگو و مناسبات فرق می‌کند. ما وقتی اینجا- در جلسه خصوصی- نشستیم می‌توانیم بگوییم عُمر چنین و چنان بود؛ ولی وقتی پشت امواج ماهواره و اینترنت نشستیم نمی‌توانیم اینچنین حرف بزنیم. دقت می‌کنید! الآن صحبت وحدت در جهان اسلام است و باید مخاطب‌مان را جهانی فرض کنیم.

## بخش دوم. آرای رجالی شیعه و اهل سنت

### ۲-۱. سنّ ازدواج عایشه

یک خانم مدافع حقوق بشر هلندی گفته که رسول‌الله زن ۱۲ساله داشته است و امروزه این از نظر نظام ما تجاوز جنسی حساب می‌شود و او متجاوز است! خوب سنی‌ها نوشتند که پیامبر ۵۳سال داشته که عایشهٔ ۷ساله را گرفته و ۵۵سال داشته که با عایشه زفاف کرده است. این در

صحیح بخاری هست. می‌گوید این در فرهنگ امروز دنیای اروپا و در قانون بین‌المللی؛ تجاوز جنسی است. حال ما باید چکار کنیم؟ شما می‌بینید روزنامه‌ها می‌نویسند و اهانت می‌کنند. آنها برای من و شما استدلال می‌آورند و حوزه‌های ما باید آشنایی و آگاهی کافی داشته باشند تا بتوانند جواب بدهند و صحبت کنند.

ما برای اولین‌بار اثبات کردیم که عایشه دروغ می‌گوید و کتاب صحیح بخاری دروغ گفته است. عُمر عایشه با مقایسه عُمر اسماء(خواهر بزرگ‌تر او که ده‌سال با او فاصله دارد) را محاسبه کردیم و گفتیم که عمر عایشه در حین عقد رسول‌الله نزدیک ۱۷سال است و در حین زفاف هم نزدیک ۱۹-۲۰ساله بوده است نه ۹ساله!

این را از کتاب اعلامُ النساء و از کتاب تاریخ ابن‌عساکر و سایر منابع ثابت کردیم. الآن در اروپا سنّ رسمی زفاف ۱۸سالگی است، بنابراین حتی بالای سن رسمی اروپا بوده است.[1]

### ۲-۲. بهاندادن به خبر ثقه بدون توجه به تحلیل عقل

یکی از مشکلات جهان اسلام این بود که خبر آمد و خبر را قبول کردند مخصوصا اگر ثقه بود. آن وقت هنگامی که تحقیقی کردند دیدند با واقع نمی‌سازد. عایشه گفته من هفت‌ساله بودم؛ اما می‌رویم جای دیگر تحقیق می‌کنیم می‌بینیم هفده‌ساله بوده است! حال این را چکار کنیم؟ در صحیح بخاری هم هست که خود عایشه گفته من هفت‌ساله بودم. شما آن را چکار می‌خواهید بکنید؟

اصلا سرّ اینکه مدرسه عقل‌گرای اسلام، خود را از خبر خارج کرد همین بود. در کشّی دارد که یک‌عده از محدثین خدمت امام صادق علیه‌السلام آمدند که می‌خواهیم از شما حدیث بنویسیم حضرت فرمودند: که شما تا به حال از جعفربن محمد علیهماالسلام حدیث دارید؟ گفتند: بله! گفت: بگویید! گفتند: حدثنا فلان فلان فلان. بعد حضرت فرمودند که من جعفربن محمد هستم و من اینها را نگفتم! اینها گفتند: که نه! ما قبول نمی‌کنیم! چون افراد ثقه از شما خبر دادند. آقا

۱. برای تفصیل بیشتر و آدرس ها ر.ک: eporsesh.com ذیل این شبهه: چرا پیامبر با عایشه در سن کم ازدواج کرده است؟

می‌گوید: خودم دارم می‌گویم که من نگفتم؛ ولی آنها اینها را قبول نمی‌کردند.

یک قصه‌ای مربوط به اهل‌حمص است که در خزائن نراقی[1] هم ذکر شده است. آنجا مطلبی دارد به نام عجائب اهل‌حمص و ازجمله اینکه در شهر حمص دیدم کسی را که زنده بود و تابوت او را داشتند می‌بردند. بنده‌خدا داد می‌زد: ایهاالناس من زنده هستم، اما او را می‌بردند که دفن کنند. گفتم آخر اینکه من دیدم زنده است. گفتند: این آقا سفر رفته بود و ثقات گفتند که مرده است. قاضی هم زن او را گرفت و اموال او را هم خورد. اکنون برگشته و می‌گوید: من زنده هستم. مگر می‌شود که زنده باشد؟!

این مشکل نیست اما این، در شرع و فقه و اصول و سایر علوم ما آمد و در حوزه‌ها پا گرفت. به‌طوری‌که اگر کسی مخالف می‌شد او را تکفیر می‌کردند! لذا باید کُل حدیث جهان اسلام – چه شیعه و چه سنی – بازپالایش شود. چرا مدرسهٔ عقلی‌گرای ما حاضر نشد این کار را بکنید؟ چون مصیبت‌های مخالفت را می‌دید! معتزله هم وارد نشدند. شما الآن کتب اهل‌سنت - به استثنای غزالی – را بخوانید، در بحث خبر واحد می‌گوید: «و عنک له المعتزلة والنزاع من نیشابوریین والروافض.» اصلاً شیعه همیشه جزو کسانی بود که حجیت خبر را قبول نداشت. سیدمرتضی و شیخ مفید و متکلمان و اصحاب ما بعد سیدمرتضی، مثل ابوالفتوح رازی و طبرسی و قطب راوندی همین‌طور هستند. دو طائفه داریم که اینها خیال می‌کنند اجماع در زمان شیخ طوسی، درست شد و چون شیخ طوسی ادعای اجماع کرد، خبر واحد حجیت دارد؛ حال‌آنکه بعد از شیخ طوسی ما تا سال ۶۰۰ و ۷۰۰ منکر خبر واحد بودیم. ابن‌زهره در کتاب غنیه، مجمعُ‌البیان طبرسی، و این کتاب النقض که از محمد عبدالجیب راضی است، همه جزو منکران خبر هستند. اصلاً خط متکلمان ما بعد از شیخ طوسی هم مخالف حجیت خبر بود. درحقیقت باید گفت اگر تحولی در فقه و اصول شیعه پیدا شده از علامه است و ما پس از علامه دنبال خبر رفتیم.

---

۱. کتاب خزائن، اثر علامه مولی احمدبن محمدمهدی نراقی‌ؒ است. این کتاب مجموعه‌ای از حکایت‌ها و داستان‌های مسایل اجتماعی و معماهای ریاضی، خاصیت اشیا، ثواب عبادت‌های مختلف و مطالب متنوع دیگری است که مؤلف برای استفاده عموم مردم نوشته است. این کتاب دوبار توسط حضرت آیت‌الله حسن‌زاده‌آملی تصحیح شده است که بار دوم آن سال ۱۳۷۶ق بوده است. به نقل از ویژه‌نامه کنگره بزرگداشت فاضلین نراقی.

### ۳-۲. رویکرد شیخ صدوق در پذیرش خبر واحد

رویکرد اهل‌حدیث به وثاقت نبود؛ بلکه آنها از یک جهت دیگر ضعف داشتند. آنها گاهی قایل بودند که اگر در سند هم کذّاب و اینها باشد؛ اما چون مضمون آن را قبول می‌کردند. یعنی از مجموعهٔ شواهد بین متن و سند به اعتبار حدیث می‌رسیدند. البته در مثل صدوق، تساهل ایشان زیاد است. البته صدوق هم این اشتباه را نکرد و فقط در فقیه مقید بود. ولی در غیر فقیه، تساهل ورزید. در فقیه خیلی دقیق است و مبانی صدوق مبانی استاد اوست. ما تقریباً معظم نظرات صدوق را قبول داریم و در چندنظریه با ایشان مخالف هستیم وگرنه انصافاً در حدیث‌شناسی و رجال و درایتُ‌الحدیث و مقارنه و تطبیق احادیث، ظرافت‌های بسیاری دارد. یکی ایشان بی‌نظیر است و یکی هم ابن‌نوح (استاد مرحوم نجاشی) که از او هم کتاب کم داریم؛ اما آن موجودی که داریم فوق‌العاده است.

خود مرحوم صدوق هم در فقیه مقید است روایاتی که مورد قبول است بگوید؛ اما در کتاب خصال یا توحید دیگر مقید نیست. مثلاً توجه کنید که استاد ایشان راجع به نسخهٔ کتاب یونس که توسط محمدبن عیسی عبیدی به قم آمده بود اشکال داشت. خوب دقت کنید! این‌کتاب به این‌نسخه، در تمام فقیه حتی یک‌جا روایت از محمدبن عیسی از یونس ندارد. به‌خاطر اینکه استادش مخالف بود. اما در غیر از فقیه، مثل خصال و... الی‌ماشاءالله از محمدبن عیسی از یونس دارد. چقدر این‌مرد ظریف است! آنجایی که پای حجیت در بین است و در آن زمان مصطلح بود که می‌گفتند تصنیف یا مصنف، و آن کسی بود که هرحدیث صحیح و سقیم را جمع کند ازاین‌رو ایشان در اول فقیه می‌گوید: «و لم یکن قصدی قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رُوّا»؛ یعنی من در فقیه؛ این‌کار را نکردم. سپس می‌گوید: «و إنّما أوردتُ فیه ما هو حجت بینی و بین ربه.»؛ یعنی شیخ صدوق‌﷯ می‌خواهد بگوید که بقیهٔ کتاب من، مصنفات است. مصنف یعنی چه؟ یعنی من هرروایتی که در یک طائفه هست را جمع کنم. مثلاً در خصال، هرروایتی که درآن عدد دارد جمع کرده است، صرف‌نظر از اینکه می‌خواهد صحیح باشد یا نه. یا در کتاب عللُ الشرایع، هرروایتی که در آن «لأنّ» و تعلیل دارد جمع کرده است. لذا طبیعت این‌عمل این

است که چه می‌خواهد صحیح باشد یا صحیح نباشد. در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام او هرچه را که از حضرت‌رضا علیه‌السلام است نقل کرده و در لئالیءِ الأخبار هرحدیثی که در آن تفسیر آمده است. او در توحید صدوق هرحدیثی که دربارهٔ توحید وارد شده آورده است. هرحدیثی که مربوط به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است در اکمال آورده است. ایشان موقعی که فقیه را می‌نویسد می‌گوید که من مصنف نمی‌نویسم. یعنی آن‌قدر ایشان بین فقیه و غیر فقیه ظرافت دارد که آدم واقعاً بهت‌زده می‌شود.

من معتقدم که صدوق، جزو اعاجیب دهر است. او در کتاب فقیه، یک ظرافت‌هایی را بکار برده که واقعاً محیرُالعقول است. این‌قدر ایشان مقید به حدیث است که واقعاً در وابستگی شدید و درعین‌حال ظرافت، تالی‌تلو ندارد. و اگر جایی نخواهد به یک قسمت از حدیث عمل نکند راه را عوض می‌کند. انصافاً اگر انسان بخواهد فقیه و خصائص را شرح دهد، شرح طولانی دارد.

### ۴-۲. نقد رجال نجاشی

گاهی در درس خارج فقه مجبور می‌شوم که یک عبارتی را از نجاشی سه جلسه بخوانم و شرح دهم و معتقدم و اثبات کردم از وقتی که رجال نجاشی نگاشته می‌شود تا امروز هیچکدام از رجال‌خوان‌ها ملتفت آن عمق عبارت نجاشی نشدند! ببینند که چه دردی دارد و چه می‌خواهد بگوید. ما هنوز نمی‌توانیم در آن حد، تولید کنیم.

ما در یکی از تولیدات، ده تا فهرست شیعه قبل از شیخ طوسی و نجاشی را تدوین کردیم که منابع نجاشی و طوسی هستند. مثل فهرست ابن‌ولید، فهرست حُمیر، فهرست ابن‌بطوطه، فهرست صدوق، اجازات شیخ مفید، و همین رجال فهرست شیخ را ما برداشتیم و آن را تفکیک کردیم.

**س: یعنی از خود رجال نجاشی جدا کردید؟**

**استاد مددی:** بله! البته با لغات فنی و با مراجعات و بعد مقارنه‌شده بین فهرستین شیخ و نجاشی، و اینکه چطور نقل کردند. به یک معنا شبیه کار آقای بروجردی در طبقات الرجال شده

است. البته کار آقای بروجردی در طبقات کار علمی نیست. علم دوگونه است: ۱. علوم واقعی؛ ۲. علوم اعتباری

یک علوم واقعی داریم مثل طب، شما می‌خواهید بدن را طور خاصی تشریح کنید و بالأخره چون به بدن می‌رسید کار شما علمی است که روش خودش را دارد.

دوم، علوم اعتباری است. علوم اعتباری خودش روشی خاص دارد. وقتی می‌گوییم کار آقای بروجردی، نمی‌خواهیم شأن ایشان را پایین بیاوریم. اشتباه نشود! این، روی استاندارد رجال قدیم نیست. البته در اهل‌سنت جدیداً فقط راوی و مروی را می‌نویسند یعنی همان کاری که آقای خوئی در معجم کردند. آقای بروجردی همه سند را آورده است. کتب مهم اهل‌سنت را نگاه بکنید آنها فقط راوی و مروی را گفتند. این، استاندارد این علم نیست. این علم هم اعتباری است. در علم رجال، بنای آنها به راوی و مروی است. آقای بروجردی بعد از شیخ، تمام سند را آورده است. خوب ایشان رجالی است و خیال کردند که به این‌ترتیب می‌خواهند سقط‌ها را بیان کنند. مثلاً سند این‌گونه است: محمدبن یحیی عن محمدبن اسماعیل عن محمدبن فضیل عن ابی‌صغار کلانی، و در یکجا محمدبن فضیل افتاده است. ایشان سند را کامل می‌آورند که این افتادگی را معلوم کنند. اگر ایشان همین مقدماتی را که انجام داد، از آن کار فهرستی می‌کرد، خوب بود و ابداع داشت. اما ایشان کار فهرستی در اینجا ندارد. و این روش مقدمهٔ خوبی برای فهرست است. اما مقدمه در رجال نمی‌شود. رجال همان است که آقای خویی انجام دادند.

ما در کتب معروف رجالی خود این را کم داریم و لذا یکی از علمای اهل‌سنت معاصر، نامه‌ای به یکی نوشته بود که اصلاً در این طبقاتُ الرجال که شما نوشتید، شما طبقات ندارید! به دوستان گفتم که بگذارید جواب بدهم و کار شما نیست، من می‌فهمم که چگونه جواب بدهم. آن عالم سنی می‌خواست بگوید که شما از رجال شیخ طوسی به بعد، اصلاً رجال و طبقات ندارید و این، ارزش علمی ندارد. چون کتاب رجال شیخ طوسی را که باز می‌کنید راوی و مروی نیست و نمی‌گوید عن الفلان عن الفلان.

ببینید! اهل‌سنت در علم رجال استاندارد دارد. می‌گوید این‌حرف‌های شما با استانداردهای

علمیِ رجال نمی‌خواند. به او جواب دادم که این چیز دیگری بوده است. ما هم طبقات را داریم. در همین رجال شیخ طوسی که نگاه کنید، طبقات داریم، منتهی این یک زاویهٔ دیگر از طبقات است. بنابراین تا احاطه به فرهنگ آنها نباشد ما نمی‌توانیم جواب دهیم و بعد احاطه به کار خود و کار شیخ ضروری است.

شیخ در رجال خود، طبقات را آن‌گونه که آقای خویی دارد، ندارد. طبقات آقای خویی طبقات سنی‌ها است. طبقات آقای خویی طبقات استاندارد رجال است، نه تهذیبُ الکمال در رجال که علم اعتباری است و از سال ۱۸۰ تدوین شد و در جهان اسلام اهل‌سنت و بعد هم شیعه تدوین کردند. استاندارد در رجال، این است که راوی و مرویٌ‌عنه هردو ذکر شوند.

## برای مطالعه بیشتر

۱. جدیدی‌نژاد، محمدرضا، دانش رجال از دیدگاه اهل‌سنت، دارُالحدیث، قم، ۱۳۸۱ش.
۲. ربانی‌بیرجندی، محمدحسن، دانش رجال الحدیث، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۲ش.
۳. ــــــــ، سبک‌شناسی دانش رجال الحدیث، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام، ۱۳۸۵ش.
۴. ــــــــ، واکاوی معجم رجال الحدیث به ضمیمه منهج‌شناسی فقهی و رجالی آیت‌الله‌العظمی خویی‌ره، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۴ش.
۵. صرامی، سیف‌الله، مبانی حجیّت آرای رجالی، دارُالحدیث، قم، ۱۳۸۲ش.
۶. طبسی، نجم‌الدین، درسنامه رجال مقارن، آشنایی اجمالی با علم رجال و علمای رجالی شیعه و اهل‌سنت، قم، گلستان معرفت، ۱۳۸۵ش.

## آشنایی با سخنران

سید احمد موسوی‌مددی (متولد ۱۳۳۰ نجف) در ۵ سالگی بهمراه والدین‌اش به مشهد مهاجرت کرد و در آنجا نزد ادیب نیشابوری و والد تلمذ کرد. او سپس برای ادامهٔ تحصیلات به نجف بازمی‌گردد. برخی اساتید او عبارتند از: شیخ صدرا بادکوبه، آیات عظام میرزاحسن بجنوردی، خویی، سید علی سیستانی و دیگران. آیت‌الله سیستانی در مقام ایشان گفته‌اند:

شاگردهای ۱۰ساله دارم؛ اما تاکنون به اندازه آقای مددی با کسی رفیق نبوده‌ام. استاد مددی از معدود کسانی است که روش تحقیق آقای بجنوردی را ادامه داده و در این زمینه دارای ابتکاراتی است. او مصاحبه‌های بسیاری دارد؛ اما در اینجا به اهم مقالات اشاره می‌شود. «موقعیت شیخ انصاری در تاریخ علوم دینی»، کیهان اندیشه، ش۴۱، ۱۳۷۱ش؛ «جایگاه قرآن در فقاهت»، فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی)، ش۶۲، ۱۳۸۸ش؛ «نگرشی بر حوزه‌های علمیه»، کیهان اندیشه، ش۱، ۱۳۶۴ش؛ «روش‌شناسی بحارُ الأنوار»، کتاب ماه دین، ش۳۴، ۱۳۷۹ش؛ «نجف، آشیانه علم و اخلاق»، پژوهش و حوزه، ش۱۶، ۱۳۸۲ش؛ «علم اصول و دانش‌های زبانی»، نقدونظر، ش۳۷و۳۸، ۱۳۸۴ش؛ «رسائلی پیرامون تفسیر و علوم قرآن منسوب به اهل‌بیت علیهم‌السلام»، کیهان اندیشه، ش۲۸، ۱۳۶۸ش.